



پاسخ در طبیعت است

دوران محافظه‌کارانه و سنت

جهیم کاب

ما برای فهم محافظه‌کاری و سنت باید بدانیم که تفاوت محافظه‌کاران با چپ‌گرایان و آزادی‌خواهان چیست؟ تقابل‌های اولیه در سیاست معمولاً با موضوعات بنیادین نهاد اجتماعی سروکار دارد. آیا پارلمان یا پادشاه پاپ یا امپراتور برتر است؟ سنت؟ اجتماعی محلی بهتر است یا ملت و یا یک بوروکراسی فراقلمی؟

این موضوعات به همان اندازه که برای ما اهمیت دارند برای سایر جوامع و بی‌موها نیز حائز اهمیت بودند. بنابراین تبیین ساده‌تر تقسیم‌بندی‌های بزرگ در اندیشه سیاسی حال حاضر آن است که عقاید در باب این که چگونه باید جوامع سازمان‌یافته بسیار مختلف و متفاوت است.

شاید جوامع اصلی بی‌سلمان بخشیدن جامعه امروزین، بوروکراسی، بازارها و سنت است. خنده هر چند که آن‌ها بسیار با هم متفاوت هستند. بوروکراسی سازمان‌هایی اجرایی ایجاد می‌کند که انبساط را در یک نظام کنار هم می‌گذارد و تصمیم می‌گیرد که آن‌ها باید چگونه باشند. بازارها تحت یک رژیم مالکیت خصوصی و ارتباط آزاد اجازه می‌دهند تا تقاضای از خواست‌ها و نیازهای انسانی ایجاد شود.

احتمال سوم سنت - نظامها و ترتیباتی از نگره معاملات و عقایدی و اکادم طول‌زمان در زندگی جامعه مسوخ‌یافته اندسرجع خود قرار می‌دهند. سه اصل سازمانی فوق با یکدیگر نتاخل و تملع نظرند و هر جامعه معرنی باید آن‌ها را داشته باشد. بوروکراسی نمی‌توان رها شد و تلاش برای خلاص شدن از دست بازارها همواره قرین شکست بوده است و نه بوروکراسی و نه بازارها نمی‌توانند بدون سنت که آن‌ها را حمایت و راهبری می‌کند - وجود داشته باشند. فرواقع بوروکراسی و بازارها خودشان می‌توانند تبدیل به سنت شوند. با این وجود گاهی این سه اصل با یکدیگر تصادم و تضاد پیدا می‌کنند.

برای مثال، در حیات خوشنودانه، اقتضالات سخت معمولاً در تقابل با اصول آزادی‌خواهانه و یا دولت رفاه است. وقتی که چنین تضادها می‌رومی‌دهند یک اصل از میان سایر اصول باید انتخاب شود و همین اصل در ابتدا یک جهت‌گیری سیاسی می‌یابد. بنابراین یک تمایز مبانی در بین چپ‌گرایان آزادی‌خواهان و محافظه‌کاران معاصر این است که چپ‌گرایان طرفدار بوروکراسی، آزادی‌خواهان طرفدار بازار و محافظه‌کاران طرفدار سنت هستند. این مسئله در مورد آزادی‌خواهان سوئد نیز در مورد محافظه‌کاران - بسیار واضح و آشکار است. در عین حال

که محافظه‌کاران همیشه نمی‌گویند که معیار آن‌ها سنت است یا این وجود توسط به مورث و سنت آن‌ها را از سایرین متمایز می‌کند. چپ‌گرایان معمولاً از پذیرش این که آن‌ها طرفدار بوروکراسی هستند، لبا دارند زیرا این کلمه (بوروکراسی) کلمه کششی تلقی می‌شود و به روابط آن‌ها با نهضت‌های ضد اقتدارگری اشاره می‌زند. هر چند که سیاست‌ها و برنامه‌های چپ‌گرایان همه را به تدریج در این مورد و می‌دارد امروزه چه چیزی از P.C. - عمل مثبت و توزیع اقتصاد - برای چپ‌گرایان و برنامه‌هایشان مهم‌تر است و چه کسی می‌تواند آن‌ها را بدون بوروکراسی دست و پاگیر تصور نماید؟

این سه گرایش در مورد محل عرضه عقاید با هم بسیار تفاوت دارند. یک دشمن این است که عقاید واضح ساده که ظاهر آنها به همه چیز پاسخ می‌دهند از عقاید پیچیده که توأم با ابهام است بهتر عمل می‌کنند. در نتیجه طرفداران بوروکراسی - چپ‌گرایان - غالباً در پی آسان‌ترین هستند. بوروکراسی یک شیوه آشکار به کارگیری دانش تخصصی برای حیات جمعی و حل تمام مشکلات احتمالی آن، به سادگی در تفکر تکنولوژیک که امروزه حاکم است چفت و جور می‌شود. به نحوی که کسانی که خیلی آن هستند در تصورشان نیز نخواهد گنجد که یک فرد آگاه و با شد. مورد یا آن مخالفت نماید. به علاوه چپ‌گرایان مدرن و رسله‌ها بسیار نفوذ دارند و بنابراین دیدگاه‌ها پورها و آموزه‌های چپ‌گرایان به طور گسترده‌ای تبلیغ می‌شود. اما آن‌ها چه که به فروش می‌رود همیشه آن چیزی نیست که حقیقت دارد. تجربه و نظریه اقتصادی هر دو اثبات کردند که طراحی مرکزی و کنترل نمی‌تواند آن‌ها را که مورد انتظار مردم است، انجام دهند. آزادی‌خواهان و لیبرال‌های کلاسیک مدرن نتواند متحد معیبات بوروکراسی را با اثبات ضرورت وجود بازارها برای آزادی، رونق و رفاه و سایر چیزهای خوب رد کنند. هر چند که گاهی این اثبات کردن به ساده‌جانه تصاویر خیالی قرصه انتخاب و خلاقیت اقتصادی را به تن می‌کنند.

این گروه از مردم با توجه به قلت عددی خود نسبت به مخالفین یک حضور عقلانی دارند و بر متضاد طرف مقابل اثر گذاشته‌اند. مزیت آن‌ها وضوح، نیرو و پالایش استدلال‌هایشان و نیز شکست‌های آشکار مدیریت بوروکراسی بوده است. محافظه‌کاران است. جیت به آنان دوران سخت‌تری داشته‌اند زیرا آن‌ها مشغول چیزهایی بوده‌اند که ارائه آشکارشان از مهندسی اجتماعی با بازار بسیار دشوارتر است. چپ‌گرایان و آزادی‌خواهان می‌کوشند تا جامعه را به متابعه یک کل تصور نمایند. چپ‌گرایان می‌خواهند آن دسته سیاست‌های اجتماعی را برقرار نمایند که برابری، رونق اقتصادی، امنیت و نظایر آن را

بهبود بخشد. آزادی‌خواهان در صدد تأسیس نظامی هستند که در آن افراد آزادانه اهداف خود را از طریق مبارزه تعقیب کنند. هر دو گروه یک دیدگاه نهادینه آشکار و مجموعه‌ای از معیارها دارند که از آن به جامعه می‌نگرند و موقف خود را تشریح می‌نمایند. هر عمل اجتماعی را که فرض کنیم، آن‌ها می‌توانند بگویند که محل آن کجاست و چه معیارهایی بر آن حاکم است و این کار را با رجوع به اصل عالی خود می‌کنند. این معیارهایی هستند که به آن‌ها برتری‌های متعددی اعطا می‌کنند. بر خلاف آن‌ها، محافظه‌کاران به زندگی جامعه از درون نگاه می‌کنند. آن‌ها بیشتر نگران اعمال اجتماعی هستند تا دیدگاهی که خود آن اعمال از یک منظر متحد خارج نشانی می‌گیرند. زیرا آن‌ها اعمال اجتماعی را به تعبیر خود می‌پذیرند و طبیعی قلمداد می‌کنند که هر جنبه اساسی از زندگی به یک بنیان و اصل نهایی بازگردد. بنابراین محافظه‌کاران اجازه می‌دهند که زندگی خانوادگی، دین و سیاست، حقه زندگی خانوادگی، دین و سیاست باقی بمانند و هر یک با ارزش درونی و حوزه عمل خاصی خود رفتار کنند.

به این دلیل است که محافظه‌کاران نه مذهب را با سیاست اشتباه می‌کنند و نه این که آن را قوی‌تر از زندگی مردم طرد می‌نمایند. آشکار هر عمل - سطح برای اندازه‌گیری همه چیز - محافظه‌کاری را از ورطه نخبه‌گرایی افراطی نهفته در نهادهای اجتماعی فوق‌الذکر نجات می‌دهد و بهره‌مندی و مشارکت را به جای یک صحت خطایی، حیثی جامعه قرار می‌دهد. همچنین به همین دلیل است که محافظه‌کاران تمایل دارند تا اعمال فطری و ذاتی را - هر تطابق با معیارهای درونی خود - به جای تلاش برای اصلاح آن‌ها - حتر تطابق با بعضی اصول مقبول کلی - بپذیرند. به عنوان مثال آن‌ها از آزادی ندارند تا همه نهادها را دموکراتیک کنند. آن تقصیر است. بخ‌های کلی، به بحث مورد نظر کمک نمی‌کنند. محافظه‌کاران معمولاً در تضاد با مخالفین خود بهتر عمل می‌کنند و این کار را غالباً به جای این که از راه یک مورد مثبت انجام دهند، بر اصولی مبتنی می‌کنند که پیشنهادهایشان خود فریبنده و بر پایه فهمی نامرست از حیات بشری است.

مهم‌ترین مشکلی که آن‌ها با آن مواجه هستند - صرف نظر از فقدان یک تئوری ساده برای تشریح و تبیین همه چیز - این است که عادت به پذیرش سنت غالباً برای مردمان کنونی بسیار عادت عجیب و دشواری است. چرا ما باید چیزی را که مربوط به گذشته است، قبول کنیم؟ امروزه غالب مردم تجربه کردن، مشاوری با یک متخصص و یا جست‌وجو در اینترنت را از صرف عمل کردن به آن چه که قبلاً انجام می‌شده است، عقلانی‌تر و

منطقی تر می دانند. پایین وجود احتمالاً هر چه ما رو به عقب رویم، بیشتر می مانیم.

محافظه کاران همواره عدالت دلستانند که یا توسل به پشتکار و استمرار - گونه هیچ چیز دیگر - به اهداف خود نائل شوند. زمینی که مبنای فکری مخالفین افراطی است. استمرار دلیل خوبی تلقی نمی شود و هنگامی که گذشته بی اعتبار شده پایبندی دیگر دلیلی محسوب نمی شود. به علاوه حمله به سنت خود یک واقعیت است و به نظر می رسد که مخالفت با آن افراطی شده است. بنابراین محافظه کاران امروزه نمی توانند فقط بگویند که «این همان است که ما انجام می دهیم و همه چیز بد پیش می رود». مانند هر کسی دیگری آن را ما مجبورند به آینده و رویه چو فکر کنند و برای عقاید خود دلیل ارائه نمایند. در واقع تا آن جا که سنت های مدرنیته ضد عقلانی شده اند، محافظه کاران باید به یک معنا افراطی باشند. چه گرایشی که محافظه کاران را افراطی می نامند دلیشان این است که می توانند به این اتهام آب و روغن دهند. بنابراین برای محافظه کاران نمی توان کف زد. آن ها باید بر علیه سنت های خاص مدرنیته و به نفع اصل سنت و معیارها و سنت های جامع تر و قدیمی تری که بر حیات بشری در همه ابعاد مانند زندگی خانوادگی و امور عادی روزمره سایه گستر شده است. دلیل قلمه نمایند.

بازار و بوروکراسی به سنت نیازمند هستند. آن ها اصلاً برای بهتر عمل کردن نیازمند کل مرکزی از عادات و رویکردها و اعتقادات - که با چیزهایی مانند نظام های خانواده، تعهدات و دستورات مذهبی و معیارهای قابل احترام هدایت و تأیید می شوند - هستند. چنین چیزهایی خودشان بر اصول بازار یا دموکراسی، تأثیر گذار نیستند. آن ها به طور غیر رسمی - و در شیوه های غیر قابل طرازی و کنترل - رشد می کنند و عادات و رویکردهای مردمی را که با یکدیگر زندگی کرده و برای مدتی طولانی به هم وابسته هستند رقم می زنند. بنابراین آن ها اصالتاً سنتی هستند. آن پاسخ، غالباً نوعی محافظه کاری حداقلی را پیشنهاد می کند که در میان چپ گرایان سرخورده یا آزادی خواهانی که او کشتن یاها یک را خوانده اند دیده می شود. آرمان های چپ گرا و آزادی خواهانه تا زمانی که مردم دلاری فهمی از عادات - صداقت، پشتکار، مقاومت و روحیه مشترک - نباشند - که برای عمل صحیح و عدالت بوروکراسی ها بازارها و نهادهای خودگردان ضروری است - به دست نخواهد آمد. آن اجرا کات و عادات تنها وقتی مهم تلقی می شوند که چیزی از سنت پایدار و مرجع مردم هر زندگی بشوند.

اما آن چه که مورد نیاز است چیست؟ به نظر می رسد که احتمالاً چیزی بیش از توقع محافظه کاران حداقلی باشد. معیارهای با سوسیالیسم و اقتصاد بازار آزاد می تواند مفید باشد. در یک زمان سوسیالیست ها متقاعد شدند که بازارها - البته اگر تلاش کنند که یک «بازار اجتماعی» سازگار با ایدئال های سوسیالیسم ایجاد کنند - ضروری هستند. اما معلوم شد که آن غیر ممکن است.

اگر اصل کنترل مرکزی اعمال شود بازارها به شدت آسیب می بینند. اگر اصل قرارداد به رسمیت شناخته شده و رواج یابد، باید از سوسیالیسم صرف نظر نمود. در حالی که بوروکراسی می تواند برای اهداف جزئی متمرکز باشد شکست تلاش ها برای نجات سوسیالیسم نشان می دهد که در اقتصاد مدرن، بازار باید نقش راهبردی و پیشگام داشته باشد. از منظری عقلانی، آزادی خواهان نیز استدلال های خود را در برابر چپ گرایان دارند.

ظاهراً در مورد تلاش برای ایجاد نوعی سنت گرایشی - که جزء تابع نظام اساساً چپ گرا یا آزادی خواه است - رسیدن به نتیجه مثالی قطعی است. چپ گرایشی و آزادی خواهی به طور متعادل بر آرمان های فردی در درون چارچوب منظمی که چنین چیزهایی را به ارمان بیابورد، تأکید دارند. بنابراین پذیرش سنت یعنی پذیرش مقدار قابل توجهی از اعتماد و بنابراین نیازمند وفاداری به چیزی بزرگتر از فردی است که نمی تواند کلاً عقلانی شود. وفاداری به گذشته شبیه نیست به یوزه زمینی که به برابری و تعادل و علاقه شخصی گرایش داشته باشد. چیزهایی مانند پیشواگرایی و عشق به خانواده، موضوعات حساب و کتاب و یا رجعت شخصی نیستند.

اگر فداکاری، اصیلی مورد نیاز است - مانند زمان جنگ - آیا می توان آن را در چارچوب منظمی از علاقه شخصی جستجو کرد و آیا عدالت به اندازه کافی فکری - لازم خواهد بود؟ آیا آن نیز می تواند برای تحریک حتی وفاداری هموموسی و زندگی و تأیید خانوادگی در یک جمله قابل تحلیل، کفایت قلمداد شود؟

به نظر می رسد که پاسخ منفی است. سنت - عادت پایبندی به جلسه و آرمان های آن - برای برقراری نظم عمومی در درون نهادهای اجتماعی مانند بازارها و بوروکراسی ها است که می تواند عمل کند. نتیجه می شود که سنت نمی تواند با راجع به ملاحظاتی بازار یا بوروکراسی - که ضرورت فرعی هستند - تأیید و توجیه شود. اما باید به هر حال حق مرجعیت آن حفظ شود. از آن جا که جمله نمی تواند با اصول ساده آشکار عقلانی شود، بنابراین شعائر اجتماعی باید تا حدود وسیعی با واژه های خودش تمیز و قبول شود.

اما هر یک از ما چه دلیل شخصی داریم که سنت را یک مرجع مقتدر تلقی کنیم؟ آیا این به دلیل آن نیست که ما باید این کار را به عنوان اعضای یک جامعه انجام دهیم. چرا که نظام دیگر اجتماعی، مجال خواهد بود؟ در مورد سنت های بدعاطور؟ مطمئناً پایبندی نباید کور کوز را بنامد. پاسخ در طبیعت زندگی یشر یافت می شود. پذیرش سنت یعنی پذیرفتن زندگی پر مینای یک کل. جانشین آن شکل نویسی از زندگی را بر مبنای معرفت عالی تر ایجاد می نماید. بنابراین زندگی بسیار پیچیده، ظریف و فراگیر تر از آن است که با آن شیوه های فرعی و جانبی بازسازی شود. انسان باید برای ایجاد یک رفاه بیشتر از راه خویش آن چه که متخصصین می گویند تلاش نمایند.

بیشتر چیزهای پیچیده که نمی توانند به طور واضح تحلیل شوند، مستلزم پذیرفتن یک سنت و فرهنگ خاص هستند. ما آن چیزها را با تقلید انجام دادن و مشارکت در سنتی که آن ها را تعریف می کند می شناسیم. بدون سنت اعمال پیچیده آدمی لیاقت نمی تواند وجود داشته باشد. برای مثال ما نمی توانیم وارد گمشوگو و مکالمه با فاسان ها شویم بدون این که بپذیریم

زندگی به پایبندی و وابسته است بدون تبعیت از سنت ها که زندگی اجتماعی را می سازند. به چه چیزهایی می مانیم که توسط گرگ ها و خفاصه ها شکارند.

و انجام دهیم که آن چیزها زبانی خاص را تشکیل می دهند و در نهایت فراموش دارم یک سنت خاص را قبول کنیم. در مورد فعالیت های سطح بالا نظیر سیاست، دین و رهبری زندگی به طور عام، ایجادها و تخصیص های انسان با اعمال نشأت گرفته از یک چارچوب کلی ترکیب نخواهند شد. یک جولنمرد و یک قدیس همان کسانی است که آند که ادیان یا سیاست خوانده باشند و متخصص شده باشند. همچنین همان کسانی نیستند که ادعا می کنند باید پیشوای آن مسائل بوده و هر چه می خواهند انجام دهند. آن ها کسانی هستند که بازندگی ذهنی و سیاسی - همان طور که در یک سنت عالی خاص زندگی می کنند - به طور هادی مواجه می شوند. چگونه می تواند غیر از این باشد. در حالی که چنین فعالیت هایی آن قدر پیچیده و ظریف هستند که هیچ کسی نمی تواند تمام اصولشان را بیان کند و بنابراین آن قدر گسترده و شامل هستند که یک منظر بیرونی در باب آن ها محال است؟ اینها عادت به اصطلاح مردان بزرگه تنها انجام آن چیزی بوده است که از قبل مهیا شده بود و آشپزکن و لپنگان از نظر ما از سر وفاداری به کشورشان عمل کردند و می خواستند یک امر خوب را استوار سازند. مسیح آموزه های خود را بر قوتون و پیامبری بتا نهاد و آرمان او تنها اجرای آن ها بود. چگونه می توان چنین مردانی را با روسپی، لنین و هیتلر - یعنی کسانی که جامع را تخریب کرده و به اسم نظم نوین، ایندعاتی انجام دادند - مقایسه نمود؟

زندگی به پایبندی وابسته است زندگی کردن مانند یک انسان یعنی پذیرفتن و تبعیت از سنت ما بدون تبعیت از سنت هایی که زندگی اجتماعی ما را از قبیل عادات و رویکرد عقاید و غیره می سازند. به چه چیزهایی می مانیم که توسط گرگ ها محاصره شده اند. در حالی که اصلاً نمی دانند آن حیوانات چیستند و هیچ هدنی به جز برآوردن غارتز خود ندارند. تنها به این دلیل است که ما در این جهان می دانیم کیستیم و چه می خواهیم. اگر مرجعیت سنت را انکار کنیم و در آن صورت جهان را از دست داده و نازل تر از یک انسان خواهیم شد.

اما در مورد سنت های بد می دانیم که آن ها فقط در سنت های دیگر بد تلقی می شوند. معیارهای نهایی خیره زیبایی و حقیقت است. تر از آن هستند که مجزا شده و از بیرون مورد بررسی قرار گیرند. زیرا ارتباط ما با آن معیارها، جزئی از آن چیزی است که هستیم و آن ها فراتر از دست یابی ایدئال ها و تخصص ناقصی هستند که مدرن ها را به بنا کردن همه چیز بر اقتصاد علوم اجتماعی و انتزاع های صوری مانند برابری تسویق می کند. ما بدون در نظر گرفتن آن اشکال زندگی که معیارهای نهایی را در بر دارد قادر به شناخت آن ها نیستیم.

آن اشکال زندگی که خیره زیبایی و حقیقت را در بردارد نمی تواند ایجاد خصوصی ما باشند. بر داشت و تلقی ما از اشیاء نهایی، به طرز اجتناب پذیر تجارب و تعهدات ما را باز نمای و منعکس می کند.

برای دسترسی به درجه قابل قبولی از امنیت و اعتماد باید معیارهای نهایی ما تجارب و تعهدات سایرین را نیز در نظر بگیرد و با شیوه دانشی زندگی که قابلیت آموزش مردمی های بسیار و بازتاب آن ها در عمل را داشته باشد ترکیب شود. به طور خلاصه، آن ها باید بخشی از سنت قرائت باشند و وفاداری به سنت برای توانایی ما در معنا بخشیدن به اشیاء - با رجوع به معیارهای نهایی که بر طبق آن اعتماد و وثوق تأیید شود - ضروری است.

بنابراین، پای بندی به سنت - به نحو تناقض آمیزی - برای اصلاح سنت ضروری است. انکاء به سنت، ما را توانایی میزند که در برابر واقعیت خولی قابل اعتنا نیستند. ما باید دقیقاً مانند بوروکراسی به بازارها و سنت بازارها احترام بگذاریم و سنت را به منابه امری معطوف به راهنمایی اعمال خود تلقی کنیم. زیرا سنت معیار لرا نه نیست از طریق خود گیری به سمت امری مثالی است که سنت مرجعیت نهایی خود را باز می یابد. جمله بشری، در خاتمه - همان طور که محافظه کاران نیز فهمیده اند - همواره تا حدودی مذهبی است. زندگی بشر نمی تواند در جهتی که در هیچ شیوه قابل اعتمادی معنا ندارد ادامه یابد و جهان برای ما از راه سنت معنا می یابد. نتیجه می شود که سنت حالت طبیعی انسان است و انسان در بیان اعتنا و وجود خود نمی تواند از آن دست بگردد.

اما شاید کسی سؤال نماید - اگر ما همواره به یک معنا سنتی باشیم و اگر سنت حتی اصلاح سنت را نیز توضیح دهد، در آن صورت فایده و نکته بحث درباره سنت چه خواهد بود؟ پاسخ این است که اکنون ضرورت قبول سنت انکار شده است و این انکار تمام اندیشه و عمل ما را تحت اشباع قرار می دهد.

نبرد برای سنت موضوع مورد حمایت انسان نیست بلکه تنها کارگرهای طبیعی جامعه انسانی را بهبود می بخشد.

تاکید دوره مدرن بیش از حد معطوف به تکنولوژی است و در این راستا هدف همان تطبیق با اراده انسان است. مشکل به کارگیری این رویکرد در زندگی بشر به عنوان یک کل این است که ما تنها می توانیم اعمال خود را در رجوع به معیارها و واقعیت هایی که خود آن ها را ایجاد کرده ایم معنا بخشیم. کاربرد مستقیم اراده در واقعیت اجتماع از طریق بوروکراسی باید مجموعه ای از توافق های ضمنی اراده های افراد را در بازار بپذیرد و متعاقب آن باید مجموعه وسیع تری - یعنی جهان انسانی که توسط امر اکات تجارب و عادت های انسان از طریق سنت ایجاد شده - را نیز بپذیرد. زندگی سیاسی مدرن بر بر چنین ضرورت هایی تکیه دارد. تنها تفاوت هایی که مطرح است مربوط به کارکرد اقتصادها موقعیت بوروکراسی است. من، جنس، مذهب، موقعیت خانوادگی و فرهنگ با پایگاه اجتماعی بی ارتباط هستند و شناسی های زندگی دیگر ارزش های اجتماعی، اخلاقی یا اقتصادی تلقی نخواهد شد. این مبتدی بر دیدگاهی است که عناصری نظیر فرهنگ - عادات و رویکردها و معیارها پیش فرض ها، روابط، پایبندی ها و خاطرات جمعی که شخص در یک مجموعه می یابد - اصلاً نباید حائز اهمیت باشند. اگر آن ها مهم باشند باید به عنوان یک موضوع عملی بی اهمیت با آن ها رفتار کرد. چنین نیازی انکار مشروعیت سنت را نیز به دنبال دارد. جهان باید آن چیزی باشد که ما وادارش می کنیم باشد نه آن چیزی که پیامد شیوه های حیاتی است که مردم آن را وسط دانند. تمام فرهنگ ها برابر هستند یعنی همه آن ها با هر چیزی که مهم است - جز طبقه بندی بوروکراسی - بی ارتباط هستند. چنین تلاش ها و رویکردهایی، ضد انسانی و جاهلانه هستند و پیامدهای آن ها کلاً در سیاست و فرهنگ آمریکایی مشهود است.

الفانی اهمیت فرهنگ هرگز آزادی خواهی نیست. بلکه انسان را به سرکشی و نامساگرایی با جامعه سوق می دهد. یک بازسازی تحسین امیر از نقش سنت و حیطه های اصل انتزاعی مورد نیاز جدی است. به نحوی که بوروکراسی، بازارها، سیاست و سایر حوزه های فعالیت بتوانند در شیوه ظرفی از زندگی - که تمام واقعیت انسان را بپذیرد - عمل نمایند. به خاطر آن بازسازی تحسین امیر است که امروزه محافظه کاری قد علم کرده است.

ترجمه: نازنین صفوی مقدم

منبع:

